



منابع معرفت از دیدگاه قاضی عبدالجبار معتزلی

حسین سلطانی^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۲/۱۶

تاریخ تأیید: ۱۳۹۶/۰۲/۲۶

چکیده

قاضی عبدالجبار از چهره‌های معروف کلام معتزلی است که در حوزه «معرفت‌شناسی» آرای قابل ملاحظه‌ای دارد. در نظام کلامی عبدالجبار، مسائل مطرح‌شده در مباحث علم و معرفت و به طور کلی در مباحث کلامی، دارای ترتیب منطقی و استنتاجی است، به طوری که قضایای قبلی پایه و اساس قضایای بعدی و گزاره‌های بعدی محصول و نتیجه گزاره‌های پیشین است. افکار و اندیشه‌های معرفتی و کلامی قاضی، ریشه در یک سلسله منابع معرفتی دارد؛ منابعی همچون: حواس ظاهری، عقل، علوم ضروری، دلیل وحیانی و تقلید که در بین آن‌ها، عقل به معنای قوه تفکر نزد قاضی به عنوان منبعی مستقل و ابزاری بسیار مهم برای شناخت مطرح بوده، به طوری که وی تنها راه رسیدن به معرفت خداوند را نظر و تفکر، یعنی همان راه عقل می‌داند. از نظرگاه قاضی، علم به مدرکات که نتیجه ادراک حسی است، پیش‌درآمد علم ضروری و علم ضروری خود از راه استدلال عقلی، پیش‌درآمد علم اکتسابی است.

واژگان کلیدی

منابع معرفت، عقل، معتزله، قاضی عبدالجبار.

مقدمه

مبحث «معرفت‌شناسی» همیشه به اشکال گوناگون مورد توجه بشر، به‌ویژه فلاسفه و متکلمان بوده، در عصر حاضر نیز یکی از دغدغه‌های مهم ایشان است. تاریخ معرفت‌شناسی در جهان اسلام نشان می‌دهد که اندیشمندان مسلمان همواره به اهمیت و ابعاد گوناگون علم و معرفت توجه داشته و به فراخور نیاز، مطالبی در این زمینه ضمن مباحث کلامی و فلسفی خود مطرح می‌کردند. اگرچه معروف است که نگارش‌های مستقل در مباحث شناخت برای اولین بار حدود سه قرن پیش در جهان غرب صورت گرفت و در عالم اسلام سابقه‌ای نداشت، اما مطالعه در آثار متکلمان متقدم، بیان‌گر دغدغه جدی ایشان به موضوع معرفت بوده، استخراج و تبیین مطالب غنی اما مغفول ایشان و نشان دادن استحکام و انسجام آن‌ها به صورت تفصیلی و موردی، امری ضروری است.

در بین موضوعات متعددی که در بحث معرفت‌شناسی مطرح است، بحث «منابع معرفت» از اساسی‌ترین موضوعات به شمار می‌آید. معرفت دینی و به طور کلی معارف بشری از طریق منابعی حاصل می‌شود. برخی از این منابع بین معرفت دینی و غیردینی مشترک بوده و برخی دیگر تنها به معرفت دینی اختصاص دارد. بر اساس استقرار منابع دستیابی به معرفت اعم از دینی و غیردینی عبارتند از: حواس، عقل، شهود و مکاشفه، گواهی یا دلیل نقلی، مرجعیت یا تقلید که ابزاری ثانوی است و اعتبار آن از راه عقل اثبات می‌گردد. برای رسیدن به معرفت دینی هم علاوه بر منابع مشترک، منبع اختصاصی وحی را نیز ذکر کرده‌اند (حسین‌زاده، ۱۳۸۹: ۲۵۵).

در بین متکلمان متقدم، اندیشه‌های معرفتی قاضی عبدالجبار، متفکر قرن چهارم هجری حایز اهمیت است، زیرا اندیشه وی را می‌توان از اندیشه‌های تأثیرگذار در سده‌های پنجم و ششم هجری دانست.

در باب اندیشه‌های کلامی و معرفتی عبدالجبار و مقایسه آرای او با آرای اندیشمندان مسلمان و غیرمسلمان، پژوهش‌هایی صورت گرفته است (برای نمونه: پهلوانی‌نژاد (۱۳۹۰)، هدایت‌پناه (۱۳۸۲)، دهقانی‌نژاد (۱۳۸۹)، جوادی (۱۳۸۶)، حسینی (۱۳۸۷) و نظرنژاد (۱۳۹۳))، اما در هیچ‌یک از آن‌ها به بررسی منابع معرفت از دیدگاه وی پرداخته نشده است. این نوشتار به بررسی منابع معرفت و نسبت آن با یکدیگر از دیدگاه قاضی عبدالجبار خواهد پرداخت.

۱. حواس ظاهری

از نظر عبدالجبار، اولین شناخت‌ها و ادراکات انسان از راه حواس ظاهری حاصل می‌گردد (عبدالجبار، ۱۹۶۲، ۱۲: ۱۶) و در واقع «حسن» آشکارترین و قابل دسترس‌ترین مرتبه ادراکی بشر به حساب می‌آید. عبارت وی چنین است: «اعلم أنه لا طريق للعلم بالشيء أوضح من الادراك فمتى تناول الادراك شيئا فقد استغنى في اثباته عن دليل...»؛ هیچ راهی آشکارتر از ادراک برای حصول علم نسبت به چیزی نیست، چراکه هرگاه چیزی با ادراک یافت شد در اثباتش نیازمند دلیلی نیست، زیرا نهایت چیزی که مستدل در اثبات چیزی به آن توسل می‌جوید این است که آن را به ادراک درآورد (عبدالجبار، ۱۹۶۲، ۱۳: ۲۲۹). منظور از ادراک در عبارت فوق، ادراک حسی است (عبدالجبار، ۱۹۶۲، ۱۳: ۵۷؛ پهلوانی‌نژاد، ۱۳۹۰: ۴۷). مثالی که قاضی برای روشن شدن مطلب خود می‌آورد نیز قرینه‌ای است بر این که منظور وی از ادراک، ادراک حسی است: «و لهذه الجملة لم يحتج في اثبات السواد إلى دليل»؛ به همین سبب، برای اثبات سیاهی به دلیل نیاز نیست (چراکه سیاهی محسوس و مشهود است) (عبدالجبار، ۱۹۶۲، ۱۳: ۲۲۹-۲۳۰). قاضی مراحل ادراکی انسان را سه مرحله می‌داند که متعلق هر یک جدای از دیگری است. اولین مرحله، علم به مدرکات است که خود نتیجه ادراک حسی است. این مرحله، مقدمه و پیش‌درآمدی است برای علوم ضروری که مرحله دوم ادراکات را رقم می‌زند. این علوم ضروری نیز از راه نظر عقلی و استدلال، مقدمه علوم نظری و اکتسابی هستند (عبدالجبار، ۱۹۶۲، ۱۲: ۵۶-۵۷) و در واقع شناخت‌های نظری انسان در طی یک فرایند سه‌مرحله‌ای بدین ترتیب شکل می‌گیرد.

مرتبه ادراک حسی نزد عبدالجبار از اهمیت بسزایی برخوردار است. او با توجه به همین ادراکات حسی، به برخی شبهات سوفیست‌ها - که خود از آن‌ها به «اصحاب تجاهل» تعبیر می‌کند - پاسخ می‌گوید و یا این‌که در اثبات برخی از اصول مانند «اثبات صانع» از ادراکات حسی مدد می‌جوید.

از بین منکران معرفت که عبارتند از سوفسطاییان و شکاکان (جوادی آملی، ۱۳۷۹: ۸۹)، سوفسطاییان منکر اصل واقعیت بودند و این‌گونه می‌پنداشتند که اشیا به خودی خود و ذاتاً حقیقتی ندارند (عبدالجبار، ۱۹۶۲، ۱۲: ۵۱)، بلکه این شخص مدرک و انسان معتقد است که با ادراک و اعتقاد خود به آن‌ها وجود داده، در تعیین طبیعت اشیا و شکل‌گیری صفات و حالات آن‌ها مؤثر است؛ برای مثال، مدرک گاهی سراب را آب می‌پندارد یا شخصی که مزاج

معتدلی دارد، عسل را شیرین می‌یابد و دیگری که مزاج صفاوی دارد، به کام او تلخ می‌آید (عبدالجبار، ۱۹۶۲، ۱۲: ۴۸-۴۷). اینان در واقع این‌گونه می‌گویند که برای ادراک راهی جز حواس نیست و حواس هم خطاپذیر است. پس اشیا حقیقت ثابتی ندارند، چراکه بیننده، چیزی را از دور کوچک می‌بیند و همان چیز را از نزدیک بزرگ می‌یابد (مهدوی، ۱۳۸۷: ۲۱).

قاضی با جدا کردن مدرک از مدرک و معتقد از متعلق اعتقاد و این‌که اعتقاد او اثری در متعلق اعتقادش ندارد (أن الاعتقاد المعتقد لا يؤثر فيما عليه المعتقد) و بیان این‌که محال بودن نقش مدرک در وجود و صفات اشیا با علم ضروری و بدیهی دانسته می‌شود (قد بینا أن العلم بالاستحاله ذلک ضروری (عبدالجبار، ۱۹۶۲، ۱۲: ۴۸)) و با ذکر شروط درستی ادراک حسی که «سلامت حواس» و «عدم مانع» است (عبدالجبار، ۱۹۶۲، ۱۲: ۴۵)، وجود واقعیت خارجی را اثبات می‌کند و با اثبات حدوث عالم خارج از طریق ادله‌ای که مبتنی بر شناخت‌های حسی است، برهان حدوث خود را مرتب کرده و بدین ترتیب، وجود محدث (خداوند) را اثبات می‌نماید (عبدالجبار، ۱۹۶۲، ۴: ۳۱؛ عبدالجبار، ۱۴۲۲ق: ۱۱).

۲. عقل

در اندیشه قاضی «نظر و تفکر» و نیز محصول نظر یعنی «علم و معرفت»، فعل انسانی است و نظر هم با عقل صورت می‌گیرد؛ از این رو معتقد است که خداوند باید انسان را مجهز به جهاز عقل کند تا انسان بتواند در سایه این نظر و تأمل به معرفت خداوند که هدف اصیل اوست، نایل آید و در پرتو این معرفت نیز نسبت به تکالیف الهی شناخت حاصل کند.

۲-۱. تعریف عقل از دیدگاه عبدالجبار

عبدالجبار عقل را همان علم ضروری می‌داند، چراکه تعریف او از عقل با تعریفش از علم ضروری یکسان است. وی عقل را این‌چنین توصیف می‌کند: «و هو عبارة عن القضايا التي تجزم بها دون التأمل و الفكر و هو العلم الذي لا يمكن للعالم نفيه عن نفسه بوجه من الوجوه»؛ عقل عبارت است از قضایایی که بدون فکر و نظر، تصدیق و مجزوم می‌گردد و علمی است که نفی آن از عالم به هیچ وجه امکان‌پذیر نیست (پهلوانی‌نژاد، ۱۳۹۰: ۴۴). از سوی دیگر، او در تعریف علم ضروری می‌گوید: «العلم الذي يحصل فينا لا من قبلنا و لا يمكن نفيه عن النفس بوجه من الوجوه»؛ علم ضروری علمی است که بدون این‌که از ناحیه ما و با تفکر و نظر باشد، برای ما حاصل است و نفی آن از ما به هیچ وجه ممکن نیست (عبدالجبار، ۱۴۲۲ق: ۲۲). قاضی بر این

اعتقاد است که این علوم ضروری یا قوه عاقله از جانب خداوند در انسان ایجاد می‌شود: «و ان كان العلم بذلك الشيء مما لا يكون إلا ضروريًا فلا بدّ من أن يخلقه - تعالى - فيه و ان صحّ كونه مكتسبًا حسن من القديم - تعالى - أن يمكّنه منه ليصحّ أن يعلم و يُودى ما علمه على الوجه الذي كلف...»؛ اگر علم به چیزی ضروری باشد، خداوند باید آن را در مکلف ایجاد کند و اگر اکتسابی باشد، بر خداوند است که از طریق قوه عاقله به مکلف قدرت کسب آن را بدهد تا آن را آموخته و در راستای تکلیف به کار ببرد (عبدالجبار، ۱۹۶۲، ۱۱: ۳۷۲). وی در جایی دیگر عقل را چنین توصیف می‌کند: «عقل تعدادی از علوم مخصوص است که هرگاه برای مکلف حاصل شود، می‌تواند بر تکلیف و ادای آن به فکر و استدلال بپردازد» (عبدالجبار، ۱۹۶۲، ۱۱: ۳۷۵). از تعاریف مزبور به دست می‌آید که این علوم مخصوص همان دانش‌های ضروری است که پایه و مایه علوم اکتسابی به شمار می‌آید.

به نظر قاضی، با حصول این علوم ضروری در انسان می‌توان او را عاقل دانست (عبدالجبار، ۱۹۶۲، ۱۱: ۳۷۶)، زیرا تعقل و تفکر بر اساس علوم ضروری صورت می‌گیرد و انسان خالی الذهن که هیچ نمی‌داند، در واقع معلوماتی ندارد که با تفکر در آن معلومات، به مجهولات خود دست یابد. اشکالی که ممکن است در این‌جا مطرح شود این است که عقل به این علوم مخصوص، نیازمند است و در صورتی تعقل صورت می‌گیرد که معلوماتی ضروری وجود داشته باشد؛ بنابراین عقل نمی‌تواند همان علوم باشد. در واقع مستشکل می‌خواهد بگوید که عقل، قوه عاقله و نیروی ادراکی است که معلومات ضروری و بدیهی را گرفته و بر اساس آن‌ها به تفکر و استدلال می‌پردازد. قاضی به این اشکال این‌گونه پاسخ می‌دهد که در مسئله محتاج و محتاج الیه، محتاج الیه بدون محتاج ممکن است، همان‌گونه که وجود حیات بدون علم امکان‌پذیر است؛ اما محتاج همواره در وجودش به محتاج الیه وابسته و نیازمند است و بدون آن نمی‌تواند موجود شود؛ همان‌طور که علم بدون حیات معنا ندارد و نمی‌توان عالمی را تصور کرد که حیّ نباشد. از این رو اگر مدعای مستشکل را بپذیریم، به این معنا خواهد بود که کسی عالم به این علوم خاص و ضروری باشد، ولی عاقل نباشد و این خود به منزله ممتنع بودن وجود عقل و حاصل نشدن این علوم ضروری است که در نهایت به تناقض می‌انجامد (عبدالجبار، ۱۹۶۲، ۱۱: ۳۷۷). به نظر می‌رسد، ایراد مستشکل به قوت خود باقی است و نمی‌توان عقل را همان علوم ضروری دانست، زیرا عقل، نیروی ادراکی است که می‌توان با آن بر اساس مقدماتی که علوم ضروری خود یکی از آن مقدمات است، استدلال کرده و به شناخت حقایق دست یافت.

۲-۲. جایگاه عقل نزد قاضی عبدالجبار

عقل در نظام معرفتی قاضی، منبعی مستقل و اصیل و ابزاری بسیار مهم و اساسی برای شناخت به طور عام و در حوزه دین به طور خاص است. وی مانند دیگر معتزلیان بر این باور است که پایه دین بر عقلانیت مبتنی است و عقل و دلیل عقلی بر سمع (شرع) و دلیل سمعی مقدم بوده، سزاوار است که دلالت نقل بر دلالت عقل مترتب و متفرع باشد و هرگاه مطلبی با دلیل عقلی ثابت گردید و بین دلالت عقل و نقل تعارضی وجود داشت، باید نقل را تأویل کرد. وی مدعای خود را بدین صورت مدلل می‌سازد که مردم پیش از ورود شرایع و دسترسی به انبیا و آشنایی با معارف الهی، بر اساس حکم عقل تحسین و تقبیح می‌کردند (عبدالجبار، ۱۹۶۲، ۱۲: مقدمه؛ ۱۴: ۳۴۶؛ ۷: ۲۰۶).

گفتنی است مطلب مذکور، یعنی تقدم دلیل عقلی بر دلیل نقلی در نظر قاضی، هرگز به معنای تعارض و تقابل بین عقل و نقل نیست، چراکه تمام تلاش او در برقراری نوعی هماهنگی و توافق بین عقل و نقل بوده، برای این منظور دست به تفسیر، توجیه و تأویل می‌زند. این مسئله در آثار قاضی به صراحت بیان شده است: «لیس فی القرآن إلا ما یوافق طریقه العقل...»؛ هر آنچه در قرآن است، همگی موافق دلیل عقلی است. همین عقلانی بودن معارف قرآنی، خود دلیلی است بر این که از جانب خداوند آمده است، چراکه دلایل مطرح شده در قرآن، جملگی مؤید و مقبول عقل است و این خود از وجوه اعجاز قرآن به شمار می‌آید (عبدالجبار، ۱۹۶۲، ۱۶: ۴۰۳). هم‌چنین بدین معنی هم نیست که عقل نسبت به نقل، اصل و حاکم بر آن است.

۲-۳. نسبت عقل و دین

مسئله مهم این است که از نظر معتزله و عبدالجبار، عقل کاشف احکام دینی است یا جاعل آنها؟ به عبارت دیگر، آیا عقل قدرت جعل قانون دینی و انشای حکم اسلامی را دارد یا صرفاً وظیفه شناخت و معرفت مجموعه دین را بر عهده دارد؟ و خلاصه این که، عقل تنها در بعد معرفت‌شناختی دین مؤثر است یا علاوه بر آن در بعد هستی‌شناسی دین نیز دخالت دارد؟ از دیدگاه عبدالجبار، راه علم به احکام یا به ضرورت عقل است یا به نصب ادله شرعی: «حقیقة التکلیف اعلام الغیر فی أن له أن یفعل أو لا یفعل... و الاعلام یکون بخلق العلم الضروری أو بنصب الادلة و أی ذلک کان لا یصح إلا من الله»؛ حقیقت تکلیف، آگاه کردن تکلیف‌کننده به شخص مکلف، در مورد اوامر و نواهی است و این آگاهی نیز تنها از جانب خداوند با خلق علم

ضروری یا نصب ادله شرعی صورت می‌گیرد (عبدالجبار، ۱۹۶۲، ۱۶: ۷۹). این عبارت به روشنی می‌فهماند که عبدالجبار عقل را کاشف احکام می‌داند نه جاعل. گفتنی است، از نظر عبدالجبار عقل نسبت به جزئیات احکام شرعی کاشف است، اما در حوزه اعتقادات و معارف کلی شأنیت حکم کردن دارد.

در نظام معرفتی قاضی، عقل و استدلال‌های عقلی جایگاهی بس رفیع دارد و موضوع ثابت مرکزی است که نقطه مبدأ ثابتی به دست می‌دهد و آن این‌که، آدمی مکلف است برای شناختن خداوند از عقل و استدلال کمک بگیرد. او معتقد است، عقل بدون مدد وحی شایستگی آن را دارد که انسان را به معرفت برساند. این نظریه در کلام عبدالجبار جنبه اساسی دارد (مکدرموت، ۱۳۷۲: ۷۵). قاضی بر این باور است که یکی از نیازهای اساسی و ضروری انسان مکلف، عقل است که خداوند بر اساس علم و حکمت خود، این نعمت بزرگ را در اختیار آدمی قرار داد، چراکه عقل ابزاری است که با آن بسیاری از تکالیف مانند وجوب رد امانت و شکر منعم، قبح ظلم و حسن احسان دانسته و ادا می‌شود. با عقل است که تکالیف عقلی و مسئولیت‌های شرعی که با استدلال به دست می‌آید، فهم و درک می‌شود. تفکر در ادله عقلی و شرعی و دست یافتن به شناختی در پی آن، نشانه عقل بلکه از کمال عقل است. انجام تکالیف الهی به گونه‌ای که استحقاق ثواب و عقاب را داشته باشد، از طریق عقل صورت می‌گیرد (عبدالجبار، ۱۹۶۲، ۱۱: ۳۷۴).

از نظرگاه قاضی، خطابات شرعی و گزاره‌های دینی را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد؛ یک دسته به گونه‌ای است که اگر از سوی شارع خطاب نمی‌شد، مدلول آن با عقل به دست نمی‌آمد، هرچند مغایر عقل هم نیست؛ مانند احکام شرعیه آن هم در جزئیات احکام که اگر دلیل نقلی بر وجوب، شروط و اوقات نماز دلالت نمی‌کرد، عقل قادر به فهم آن نبود. دسته دوم مطالبی است که هم با عقل قابل فهم است و هم با نقل و خطاب شرعی؛ مثل قابل رؤیت نبودن خداوند که اگر دلیل نقلی بر آن دلالت نداشت، عقل همان‌طور می‌فهمید که آن دلیل نقلی بر آن دلالت دارد. دسته سوم هم مدلول‌هایی است که جز با عقل فهمیده نمی‌شود؛ مانند توحید و عدل. قاضی بر این دسته اخیر این‌چنین استدلال می‌کند که از آیات: «لیس کمثله شیء»، «و لا یظلم ربک احدا» و «قل هو الله احد» توحید، عدل و نفی تشبیه به دست نمی‌آید، زیرا تا انسان معرفت و شناخت قبلی به این امور نداشته باشد، حقانیت سخن خداوند و چگونگی استناد به آن را در نمی‌یابد (عبدالجبار، بی تا (الف): ۳۵-۳۶). وی در جایی دیگر از آثار خود چنین بیان

می‌دارد: «کلام خداوند بر عقلیاتی مانند توحید و عدل دلالت نمی‌کند» (عبدالجبار، ۱۹۶۲، ۱۶: ۳۵۴) یا می‌نویسد: «دلالت ابتدایی قرآن بر عقلیات، محال است» (عبدالجبار، ۱۹۶۲، ۴: ۱۷۴-۱۷۵؛ مجتهد شبستری، ۱۳۸۱: ۱۱۱). بنابراین قاضی به غیر از بخش احکام جزئی، دیگر حوزه‌های دین، به‌ویژه حوزه اعتقادات را جولانگاه عقل می‌داند و در مقام دفاع، اثبات و استنباط معارف دینی تا آن‌جا که ممکن است، از عقل و استدلال‌های عقلانی مدد می‌گیرد و در صورت عدم وجود دلیل عقلی، به آیه‌ای از قرآن یا حدیثی از سنت که با قرینه عقلی مورد نظر خود تفسیر کرده است، استناد می‌کند.

۲-۴. رابطه حس و عقل یا علوم حسی و علوم عقلی

از نگاه قاضی، اولین شناخت‌ها از مسیر حواس ظاهری به دست می‌آید و ادراکات حسی، اولین و آشکارترین مرحله معارف بشری است و به تعبیر وی «آنها اصل لها»؛ علوم حسی اصل برای علوم عقلی است (عبدالجبار، ۱۹۶۲، ۱۲: ۵۸) و شناخت‌های عقلانی مبتنی بر شناخت‌های حسی (و نیز علوم ضروری) است.

قاضی ضمن مطرح کردن دیدگاه‌های گوناگون درباره ارتباط حس و عقل از حیث داوری که برخی معتقدند حواس بر عقول داوری می‌کند و عده‌ای می‌گویند عقل بر حس حکم می‌راند و دسته‌ای هم منکر این ارتباط هستند، دیدگاه دوم یعنی قضاوت عقل بر حس و داوری علوم عقلی بر شناخت‌های حسی را برمی‌گزیند.

از نظر عبدالجبار، اصل بودن و نقش مقدمی داشتن علوم حسی بر دانستنی‌های عقلانی بدین معنا نیست که در مقام قضاوت هم حق داوری را به علوم حسی بسپاریم، چراکه علوم عقلی اگرچه در تحقق خود در مرتبه‌ای بعد از علوم حواس قرار دارند، ولی از نظر قوت دلالت و خطاناپذیری بر علوم حسی مقدم است و این عقل است که به داوری می‌نشیند و صحت و سقم داده‌های حسی (بلکه دریافته‌های عقلی) را بررسی می‌کند. قاضی در این باره می‌نویسد: «و یجب علی هذا أن يكون العقل قاضيا على صحة العلم بالمدرکات لأن به نعلم صحتها... و لا يجوز أن يقال: أن العلوم الإدراكية هي القاضية على العلوم العقلية لأنها أجلى منها و أقوى»؛ بنابراین واجب است که عقل بر درستی دریافته‌های حسی حکمرانی کند، چراکه درستی این دریافته‌ها از طریق عقل دانسته می‌شود و جایز نیست که علوم حسی را عهده‌دار قضاوت نسبت به علوم عقلی پنداشت، زیرا علوم عقلی نسبت به علوم حسی روشن‌تر و قوی‌تر است (عبدالجبار، ۱۹۶۲، ۱۲: ۵۸).

۳. علوم ضروری و حضوری

اصطلاح «علم حضوری» و تقسیم علم به «حضوری و حصولی» در ادبیات کلامی و فلسفی متأخران به وجود آمد و قدمای ما قائل به چنین تقسیمی نبوده، اصطلاحات مذکور در نظام کلامی و فلسفی ایشان دیده نمی‌شود. اما با کمی دقت در آثار قدما و تقسیمات ایشان از علم می‌توان نتیجه گرفت که آنان علم حضوری را در شمار بدیهیات و ضروریات قرار داده‌اند؛ اگرچه در اندیشه متأخران، مقسم بدیهی و نظری علم حصولی است که خود قسیم علم حضوری می‌باشد (دهقانی‌نژاد، ۱۳۸۹: ۷۱).

قاضی عبدالجبار در مقام متکلم متقدم معتزلی‌مذهب، ضمن تقسیم علم به ضروری و اکتسابی (نظری) و تعریف علم ضروری به علمی که ضرورتاً و بدون دخالت شخص برای او حاصل می‌شود، علم انسان به حالات نفسانی خود مانند اراده، کراهت، نفرت و برخی دیگر از حالات را در شمار علوم ضروری ذکر می‌کند (عبدالجبار، ۱۴۲۲ق: ۲۳)؛ این در حالی است که متأخران، علم انسان به حالات نفسانی خود را در عداد علوم حضوری آورده‌اند. بنابراین به نظر می‌رسد علم بدیهی و ضروری از دیدگاه عبدالجبار شامل علم حضوری نیز می‌گردد.

۴. دلیل وحیانی

از دیدگاه قاضی، کتاب (قرآن) و سنت (قول و فعل) رسول اکرم ﷺ، دو دلیل نقلی‌اند که در کنار اجماع و عقل، دلالت‌های چهارگانه‌ای هستند که در حصول معرفت دینی نقش‌آفرینی می‌کنند. وی ضمن تعریف دلیل: «الدلیل هو ما إذا نظر الناظر فيه أو صله إلى العلم بالغير» دلیل راهی است که ناظر با تفکر در آن به مجهول خود دست می‌یابد و نسبت به آن علم پیدا می‌کند، ادله را منحصر در موارد چهارگانه مزبور می‌داند، به این جهت که تعریف مذکور تنها بر این چهار مورد منطبق می‌شود. در باور قاضی، قیاس و خبر واحد به عنوان دلالت‌هایی بر احکام شرعی، زیرمجموعه اجماع یا کتاب یا سنت است؛ بنابراین ذکر آن‌ها به عنوان دلیل مستقل در کنار ادله اربعه، وجهی ندارد (عبدالجبار، ۱۴۲۲ق: ۵۰-۵۱).

مهم‌ترین ادله نقلی که از نظر قاضی عبارت از کتاب (قرآن)، سنت پیامبر ﷺ و گزارش‌های تاریخی است، در معرفت‌بخشی در حوزه دین، قلمروی مخصوص به خود دارد. قلمرو کتاب که همان وحی الهی است و هم‌چنین قلمرو سنت پیامبر ﷺ که سخنی وحیانی و برگرفته از کتاب الهی و منطبق بر آن است، در بخش احکام شرعی است، چراکه این بخش توسط عقل دست یافتنی نیست. از نگاه قاضی اگرچه کتاب نسبت به عقل اصالت و حاکمیت دارد، اما از آن جا که

عقل نزد او منبعی مستقل تلقی می‌شود، حجیت و دلالت کتاب بر پایه عقل دانسته می‌شود. در نظر وی حتی محکمت کتاب را نیز باید بر دلیل عقلی عرضه کرد و در صورت ناسازگاری، آن‌ها را تأویل نمود (عبدالجبار، بی تا (الف)، ۴۰-۴۱). از دیدگاه قاضی در حوزه عقلیات که همان اصول اعتقادی دین است، سخن خداوند دلالتی ندارد یا به تعبیر وی دلالتش محال است (عبدالجبار، ۱۹۶۲، ۴: ۱۷۴-۱۷۵). او معتقد است عقلیات را نمی‌توان ابتدا از کتاب به دست آورد، بلکه منشأ اصلی این معارف عقل است و دین تنها نقش تنبیهی و تأییدی نسبت به عقل دارد و اصل بودن کتاب هم از همین جهت است (عبدالجبار، بی تا (الف)، ۴۱).

گزارش‌های تاریخی نیز نزد قاضی بخش مهمی از معرفت، به‌ویژه معرفت دینی را تشکیل می‌دهد. این گزارش‌ها که شامل سنت نبوی (روایات و نصوص منقول از پیامبر اسلام) نیز می‌گردد، بر اساس دو اصل مورد سنجش و اعتبار قرار می‌گیرند که عبارتند از: «حال» و «علم قهری و ضروری به امور مهم». «حال» از نگاه او مجموعه برداشت و تلقی کلی از رخدادها و حوادث تاریخی است که در میان آن‌ها حوادث تاریخ اسلام و اخبار و احادیث منقول از پیامبر اکرم (ﷺ) از آن‌جا که در تشکیل معرفت دینی بسیار مؤثر است، محل بحث و نزاع قرار می‌گیرد. به نظر قاضی، این مجموعه برداشت کلی از حوادث تاریخ اسلام، ترسیم‌کننده واقعه مشهوری است که برای آشنایان با تاریخ و اخبار و احادیث قابل درک است. از این رو، وی اخباری را که با این مجموعه هم‌خوانی و هماهنگی ندارند، باطل می‌انگارد. «حال» در نگاه قاضی، شخصی یا عمومی است که هر کدام در مواردی میزان سنجش اخبار و نقد و بررسی گزارش‌های تاریخی قرار می‌گیرند. در مواردی که حال شخصی میزان است، با توجه به مجموعه اخبار مسلمی که پیرامون کسی بیان شده و چارچوب شخصیت او را ترسیم کرده، تعریفی خاص از او ارائه کرده و با همین تعریف، اخبار مربوط به او سنجیده می‌گردد. برای مثال، وقتی از قاضی سؤال می‌شود که آیا ممکن است درباره حضرت امیر (علیه السلام) نصی (روایت صریح از طرف پیامبر (ﷺ)) بوده، ولی خلیفه اول آن را نپذیرفته است؟ قاضی پاسخ می‌دهد: با توجه به شناخت کلی من از خلیفه اول، چنین چیزی ممکن نیست. قاضی در مواردی هم حال عمومی را ملاک نقد و بررسی گزارش‌های تاریخی قرار می‌دهد. وی درباره موضوعاتی مانند نص بر امامت حضرت علی (علیه السلام) و نظر و عمل صحابه درباره نص، به همین روش عمل کرده است. این فهم برخاسته از حال، نزد قاضی جایگاه استواری دارد تا جایی که آن را عقلی می‌داند (عبدالجبار، بی تا (ب)، ۱: ۱۲۵-۱۲۶؛ هدایت‌پناه، ۱۳۸۲: ۱۷۷-۱۷۹).

از آن جا که قانون «حال»، فهمی عمومی و کلی را از حوادث تاریخی به دست می‌دهد و عده‌ای بر اساس این فهم عمومی به مفاد گزارش یا خبری معتقد می‌شوند، مخالفان این گروه نیز به همین صورت می‌توانند استدلال کنند و فهم کلی دیگری از روایت‌های تاریخی پیدا کنند، و این فراگیر بودن اصل مذکور را با مشکل مواجه می‌کند. البته قاضی خود متوجه این اشکال بوده و برای پاسخ به آن، قانون و اصل دیگری را به نام «علم قهری و ضروری به امور مهم» پذیرفته است. بهترین و اصلی‌ترین موضوع گفت‌وگوی قاضی با مخالفانش، موضوع «نص» است. وی بر اساس اصل دوم، در روایاتی که شیعه بر پایه آن روایات اعتقاد دارد که پیامبر ﷺ به طور آشکار امیرمؤمنان ﷺ را به جانشینی خود نصب کرده و این موضوع را به گوش تمام مسلمانان رسانده و آنان نیز بدان علم داشته‌اند، خدشه وارد کرده، می‌گوید: چنانچه این مطلب صحیح باشد، از آن جا که «نص» یکی از مهم‌ترین و حساس‌ترین موضوعات اسلام است، بنابراین نباید علم به آن منحصر به فرقه خاصی باشد، بلکه باید نزد تمام مسلمانان اعم از صحابه، تابعین، علما و محدثان ما و شما، قهری و ضروری باشد، و حال آن که چنین نیست (عبدالجبار، بی تا (ب)، ۱: ۲۱۵-۲۱۷؛ هدایت‌پناه، ۱۳۸۲: ۱۸۵). اشکالی که بر اصل دوم قاضی وارد است این است که بر اساس این اصل، همان طوری که علم به نص پیامبر ﷺ بر امامت بلافصل امیرمؤمنان ﷺ قهری و ضروری است و اگر چنین بوده همه مسلمانان باید بدان علم می‌داشتند، علم به عدم نص هم باید قهری و ضروری باشد و اگر نصی بر جانشینی امیرمؤمنان ﷺ وجود نداشت، باید همه مسلمانان اعم از شیعه و سنی بدان علم می‌داشتند، در حالی که این گونه نیست.

۵. تقلید

تقلید یا مرجعیت که در معرفت‌شناسی منبع یا ابزاری است برای دستیابی به معرفت، به معنای استناد به اقوال و آرای صاحب‌نظران است؛ به عبارت دیگر، تقلید عبارت است از این که برای تصدیق گزاره‌ای، به گفته کسی که صلاحیت نظر دادن دارد، استناد شود (حسین‌زاده، ۱۳۸۹: ۲۶۳).

از دیدگاه عبدالجبار نیز تقلید پذیرفتن نظر و رأی دیگری است، بدون این که از او دلیل و برهانی طلب شود (عبدالجبار، ۱۴۲۲ق: ۳۱). او تقلید را به عنوان یکی از منابع شناخت در شرعیات و فروع دین می‌پذیرد و معتقد است، در شرعیات برای شخص مقلد شناخت یقینی و از

روی علم و مطابق واقع لازم نیست و حتی کسی که در راستای استنباط شرعیات تلاش و اجتهاد می‌کند هم لازم نیست که همواره به واقع دست یابد؛ از این رو می‌توان به تقلید استناد کرد و آن را معتبر دانست (عبدالجبار، ۱۹۶۲، ۱۲: ۵۳۱)؛ اما در اعتقادات و اصول دین، توسل به تقلید برای شناخت آن اصول پذیرفتنی نیست، چراکه در علوم و معارف اعتقادی علم و یقین لازم است تا در سایه آن علم و یقین، نفس انسان سکونت یافته، به اطمینانی قلبی دست یابد. این ویژگی، یعنی آرامش روح و اطمینان قلب، در تقلید وجود ندارد، زیرا دریافت‌های تقلید برخاسته از فکر و نظر و استدلال نیست (عبدالجبار، ۱۹۶۲، ۱۲: ۵۳۱-۵۳۲).

دلیل قاضی بر بطلان تقلید این است که هنگام تعارض رأی دو صاحب‌نظر که هیچ‌یک بر دیگری ترجیحی ندارد و قبول یا ردّ آرای هر دو امکان‌پذیر نیست و شخص مقلد ناگزیر و ضرورتاً باید یک رأی را انتخاب کند، در این انتخاب مردد می‌گردد، چراکه قبول یک طرف و نكول طرف دیگر ترجیح بلا مرجح و باطل است. دلیل دیگر قاضی بر بطلان تقلید در حوزه اصول عقاید این است که اگر تقلید در این حوزه صحیح بود، صرف اخبار خداوند متعال از اصولی مثل توحید، عدل، نبوت و معاد در قرآن برای پذیرفتن آن‌ها کافی بود و هم‌چنین لازم بود که پیامبر ﷺ بدون اقامه برهان و دلیل، به ادعاهای خود اکتفا کند، در حالی که هم در قرآن و هم در سنت پیامبر ﷺ به صرف اخبار و گزارش از معارف اعتقادی اکتفا نشده و در پی آن به تعقل، تفکر و تدبّر سفارش شده است (عبدالجبار، ۱۹۶۲، ۱۲: ۱۲۵-۱۲۶).

نتیجه

«قاضی عبدالجبار» متکلم عقل‌گرای قاعده‌نگر میناگراست؛ دارای مبانی و منابع معرفتی که آرای کلامی و معرفتی او بر این مبانی و منابع استوار است. مهم‌ترین و معتبرترین منبع شناخت نزد قاضی «عقل» است. از دیدگاه وی، شناخت ضرورتاً فعلی انسانی است و عقل همان وسیله‌ای است که این شناخت را برای انسان محقق می‌کند.

بدین ترتیب لازم است خداوند انسان را به نیروی عقل مجهز کند تا بتواند تکلیف خود را به نحو شایسته انجام دهد. عقل به همراه ادراکات حسی، مایه‌های اولیه نظر و استدلال را تشکیل می‌دهد و این نظر هم عامل کسب علم و معرفت می‌گردد.

قاضی مراتب ادراکی انسان را سه مرحله می‌داند که متعلق هر یک از این مراتب، جدای از دیگری است و در عین حال میان علوم رابطه تنگاتنگی وجود دارد، به گونه‌ای که در نظر او علم

به مدرکات که نتیجه ادراک حسی است، پیش‌درآمد علم ضروری و علم ضروری خود از راه استدلال عقلی، پیش‌درآمد علم اکتسابی است. رابطه این علوم با یکدیگر، رابطه علت با نتیجه است و از آن‌جا که تفکر و تعقل، مرتبه‌ای فوق دو مرتبه دیگر است، بنابراین بر آن دو نیز حاکم و ناظر می‌باشد.

منابع شناخت نزد عبدالجبار همگی در راستای شکل‌گیری معرفت دینی، به‌ویژه معرفت خداوند تنظیم و مطرح شده است. وی معتقد است که می‌توان به تمام موجودات عالم هستی، به نوعی شناخت و معرفت پیدا کرد. در اندیشه او، این معرفت از راه‌ها و منابعی که مهم‌ترین آن‌ها عقل است، حاصل می‌گردد.

منابع

۱. پهلوانی‌نژاد، محبوبه، (۱۳۹۰)، *عقل‌گرایی از دیدگاه ملاصدرا و عبدالجبار معتزلی*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه اصفهان.
۲. جوادی، محسن، (۱۳۸۶)، «نظریه اخلاقی قاضی عبدالجبار معتزلی»، *پژوهش‌های فلسفی-کلامی*، ش ۳۳.
۳. جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۷۹)، *معرفت‌شناسی در قرآن*، قم، اسراء، چاپ دوم.
۴. حسین‌زاده، محمد، (۱۳۸۹)، *معرفت دینی عقلا نیت و منابع*، قم، مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی رحمته، چاپ اول.
۵. حسینی، سیدمهدی، (۱۳۸۷)، «فراز و فرود قاضی عبدالجبار معتزلی»، *اطلاعات حکمت و معرفت*، ش ۲۸.
۶. دهقانی‌نژاد، عباس، (۱۳۸۹)، «شهودگروی اخلاقی قاضی عبدالجبار معتزلی»، *اندیشه دینی*، ش ۳۴.
۷. عبدالجبار همدانی، قاضی، (۴۲۲ق)، *شرح الاصول الخمسه*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول.
۸. _____، (۱۹۶۲)، *المغنی فی ابواب التوحید و العدل*، قاهره، الدار المصریه.
۹. _____، (بی تا الف)، *متشابه القرآن*، القاهره، مکتبه دارالتراث.
۱۰. _____، (بی تا ب)، *تشبیه الدلائل النبویه*، قاهره، دارالمصطفی.
۱۱. مجتهد شبستری، محمد، (۱۳۸۱)، *هرمنوتیک کتاب و سنت*، تهران، طرح نو، چاپ پنجم.
۱۲. مکدموت، مارتین، (۱۳۷۲)، *اندیشه‌های کلامی شیخ مفید*، ترجمه: احمد آرام، تهران، دانشگاه تهران.
۱۳. مهدوی، مجید، (۱۳۸۷)، *کتاب مبین*، قم، گلستان ادیب، چاپ اول.
۱۴. نظرنژاد، نرگس، (۱۳۹۳)، «معناشناسی اوصاف الهی از دیدگاه قاضی عبدالجبار معتزلی و ویلیام آلستون»، *اندیشه دینی*، ش ۵۰.
۱۵. هدایت‌پناه، محمدرضا، (۱۳۸۲)، «روش‌شناسی تاریخی قاضی عبدالجبار معتزلی»، *پژوهش و حوزه*، ش ۱۴ و ۱۳.

